

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه نظر محقق نائینی در جواب اشکال به واجب مضیق

بعد از جوابی که از اشکال در واجب مضیق عرض کردیم گفتیم مرحوم نائینی در دنباله جواب فرموده است عمل به بعث تقدم زمانی بر انبعاث دارد؛ اما بین انبعاث و بعث تقدم زمانی نیست؛ بلکه بین آنها تقارن زمانی است و انبعاث تأخر رتبی از بعث دارد. در توضیح گفتیم اگر مکلف علم دارد به اینکه دو ساعت دیگر مولا بعثی انجام می‌دهد، این علم به بعث از نظر زمان، بر انبعاث مکلف مقدم است؛ اما انبعاث مقارن با زمان بعث واقع می‌شود و تأخر زمانی از بعث ندارد؛ اما علم به بعث تقدم زمانی دارد. این فرمایش را در کتاب (اجود التقريرات، جلد اول، صفحه 276) فرموده‌اند.

اشکال محقق خویی به محقق نائینی در مورد تقدم زمان بعث و انبعاث

مرحوم آقای خویی در حاشیه اجود التقريرات و در (محاضرات جلد 4، صفحه 62) بر این فرمایش استاد خود اشکال کرده‌اند.

فرموده‌اند توقف انبعاث بر علم به بعث و تقدم علم به بعث زماناً بر انبعاث امری غالبی است. یعنی در غالب موارد مخاطب و مکلف قبل از اینکه انبعاث پیدا کند علم به بعث دارد؛ اما چیزی که مما لابد منه باشد نیست. چیزی که بگوییم اگر علم به بعث قبلاً نباشد، انبعاث بعداً تحقق پیدا نمی‌کند، چنین چیزی نیست؛ و دلیل خود را این قرار می‌دهند که بین بعث و انبعاث تقدم و تأخر رتبی وجود دارد.

اگر بین آنها تقدم و تأخر رتبی و به تعبیر دیگر طبعی بود پس عقلاً انبعاث متوقف بر تقدم زمانی علم به بعث نیست؛ و به استادشان این‌طور بیان می‌کنند، چطور مسئله حکم و موضوع؛ در معالم است که تقدم موضوع بر حکم، مثل تقدم علت بر معلول است و حکم به منزله معلول است و موضوع به منزله علت است. چطور در باب حکم و موضوع نمی‌گویید علم به موضوع تقدم زمانی دارد بر حکم. بلکه تقدم آنجا هم تقدمی رتبی است و هیچ تقدم و تأخر زمانی در کار نیست، اینجا هم همین حرف را بنزید. مرحوم نائینی فرموده‌اند علم به بعث تقدم زمانی دارد، اما به موضوع که می‌رسند می‌گویند علم به موضوع لازم نیست تقدم زمانی داشته باشد و مرحوم آقای خویی هم در اشکال به ایشان می‌فرمایند بین علم به بعث، یعنی علم به حکم و علم به موضوع فرقی وجود ندارد و در هیچ‌کدام مسئله تقدم و تأخر زمانی به عنوان لابدیت عقلیه نیست.

بله آنچه غالباً در عالم خارج واقع می‌شود، علم به بعث یا علم به موضوع غالباً در عالم خارج تقدم زمانی بر بعث دارد. این استدلال مرحوم آقای خویی تام است. یعنی وقتی گفتیم نسبت و رابطه بین بعث و انبعاث، رابطه زمانی نیست و فقط تقدم و تأخر رتبی است؛ و گفتیم بعث به منزله علت است و انبعاث به منزله معلول است.

در علل و معلول تکوینی مسئله تقدم و تأخر زمانی مطرح نیست و اینجا هم باید همین مسئله مطرح شود. انبعاث زماناً مؤخر از بعث نیست، مقارن با بعث است. پس چه لزومی دارد بگوییم علم به بعث تقدم زمانی دارد. ممکن است همه این‌ها، در یک زمان واقع شود، بعث، علم به بعث و انبعاث عرفاً - بحث عقلی نیست، از جهت اینکه بگوییم تمام این‌ها در یک ثانیه عقلی واقع شود -

تمام این‌ها از نظر عرفی در یک‌زمان واحد واقع می‌شود و بین آن‌ها تقدم و تأخر زمانی نیست. البته این بحث مهمی نیست و فقط خواستیم اشاره‌ای به اختلاف بین شاگرد و استاد کنیم که در این بحث واقع شده است.

سؤال:....؟

پاسخ: مثلاً کسی می‌گوید من می‌دانم مولا یک ساعت دیگر می‌خواهد امر و آن عبد دیگر خودش را آماده می‌کند که سر ساعت که مولا بعث می‌کند انبعاث حاصل شود. در شریعات خود ما نسبت به مکلفین بعد از صدور تکلیف، ما می‌دانیم نماز ظهر، اول ظهر و وقتی زوال بیاید واجب است تا قبل از اینکه بعثی وجود ندارد، اما علم به این داریم که در شریعت چنین تکلیفی واقع شده و مستمر است الی یوم القيامة.

آلان می‌گوییم در همان آن، ما نسبت به آن بعثی که در همان آن موجود می‌شود انبعاث پیدا می‌کنیم. لازم نیست برای علم به بعث راه معین داشته باشیم. می‌خواهیم بدانیم از نظر توقف، تقدم و تأخر زمانی در آن لازم است؟ چون اشکال مستشکل در واجب مضیق بر این مبنا بود که بعث باید اول واقع شود، بعث که تمام شد، انبعاث حاصل شود. می‌گوییم این وجهی ندارد.

سؤال:....؟

پاسخ: آلان مولا روی صندلی نشست و در مقام بعث است. شما نمی‌توانید بگویید از زمانی که امر را شروع می‌کند من ملتزم به امر او هستم. یا باید گفت زمانا امر مولا تمام شود، بعد تصور کنم و تصدیق به‌فایده کنم و بعد اراده کنم تا انبعاث بیاید. این یک مسئله عرفی است. کسی علم ندارد تا مولا می‌گوید ایها الناس یا آقای فلان، افعَل تا می‌گوید افعَل، «الف» افعَل شروع می‌شود، انبعاث در شما امکانش هست. پس تأخر زمانی ندارد.

سؤال:....؟

پاسخ: مولا اخبار کرده یک ساعت دیگر می‌خواهم امر کنم. یا مولا یک امر انشایی مشروط «لله علی الناس حج البیت من استطاع» تا استطاعت نیاید بعث فعلی نیست. درست است یعنی از امر مشروط مولا تا مادامی که شرط محقق نشود بعث فعلیت ندارد. منتها آن زمانی که شرط محقق شد و بعث می‌شود فعلی، تمام اشکال از این مرحله شروع می‌شود.

مستشکل می‌گوید وقتی بعث فعلی شد، باید چند دقیقه بعد انبعاث شروع شود. می‌گویند اول نماز ظهر، اول زوال بعث می‌آید، این بعث ده دقیقه بعد باید انبعاث حاصل شود پس در ده دقیقه جزء اول شما مکلف به این عمل نیستید. اگر این اشکال درست باشد به این معنا است که در لحظات اول واجب مشروط به وقت در لحظه اول، یا هر واجب مشروطی، در آن لحظات اولی که شرط در حال تحقق است هنوز شما مکلف نیستید.

نمره آن‌هم در این ظاهر می‌شود که اگر بحث مولا آلان واقع شد تا حرف زدن او تمام شد مولا مُرد یا مکلف مُرد. اگر بگوییم بعد از بعث تکلیف شروع می‌شود و انبعاث لازم است. می‌گوییم این فرد مکلف به چیزی نشد. چون هنوز زمان انبعاث برای او ممکن نبوده. اگر بگوییم مقارن با بعث، انبعاث برای او ممکن بوده و صار مکلفا، پس در همان دو، سه دقیقه اول.

لذا شاید فتوای یک عده از فقها بر این باشد که اگر کسی اول وقت نماز وارد شد و نماز نخواهد و مُرد، آن نماز هم بر ذمه او آمده است. همان دقیقه اول.

جهات بحث در واجب موسع و مضیق

بحث اشکال در واجب موسع و مضیق تمام شد و بعد در واجب موسع و مضیق در سه یا چهار جهت بحث واقع شده.

جهت اول

آیا امری که دلالت بر واجب موقت می‌کند، اگر مکلف عصیانا یا نسیانا یا لعذر، اختیاراً یا غیر اختیاراً، اگر مکلف در داخل وقت عمل را انجام نداد. آیا این امری که دلالت بر وجوب واجب در آن زمان دارد آیا همین امر دلالت دارد که مکلف بعد از اینکه آن عمل از او فوت شد در خارج وقت باید عمل را انجام بدهد؟

اگر گفتیم امر دلالت بر چنین چیزی دارد، یعنی همان امر اول که دلالت بر واجب موقت دارد، همان امر دلالت دارد که اگر مکلف در وقت انجام نداد، خارج وقت باید انجام دهد. اگر این چنین باشد می‌گوییم «القضاء تابعة للاداء»، این باشد می‌گوییم «تبعية القضاء للاداء»، یعنی قضاء نیاز به امر جدید ندارد و تابع همان امر ادائی است.

یا اینکه بعد از اینکه در داخل وقت انجام نداد در خارج از وقت برای وجوب نیاز به امر جدید داریم. این معنایش این است که بگوییم قضاء محتاج به امر و دلیل جدید است و برای وجوب قضاء امر اول کافی نیست.

این بحث معروف است که آیا قضاء تابع اداء است یا نیست. اگر گفتیم تابع است یعنی قضاء نیاز به امر جدید ندارد. اگر گفتیم تابع نیست یعنی قضاء نیاز به امر جدید دارد. در این بحث با قطع نظر از موارد خاصه باید بحث شود. در باب صلاة دلیل داریم بر قضاء آن، در باب صوم دلیل داریم بر قضاء آن. با قطع نظر از وجود دلیل در موارد خاصه می‌خواهیم بحث کنیم.

مجموعاً در نظریات، چهار نظریه وجود دارد.

نظریه اول: بعد از آنکه وقت نماز شد و عمل فوت شد، در خارج وقت مطلقاً واجب نیست.

نظریه دوم: مطلقاً واجب است.

نظریه سوم: بین تقیید به متصل گفته‌اند آنجایی که دلیل بر توقیت دلیلی متصل باشد. اگر در داخل وقت عمل انجام نشد در خارج وقت لازم نیست؛ اما اگر دلیل توقیت دلیل منفصل باشد، مثلاً دلیل اول می‌گوید «أَقِمْوا الصَّلَاةَ»، بعد در دلیل جداگانه می‌گویند، «أَقِمْ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ»، وقتی دلیل توقیت منفصل است در داخل وقت اگر انجام نشد در خارج وقت واجب است انجام شود.

نظریه چهارم: که نظریه مرحوم آخوند خراسانی در کفایه است.

بررسی سه نظریه اول

قبل از اینکه نظریه مرحوم آخوند را بررسی کنیم، آن سه نظریه را بررسی اجمالی کنیم. در میان این سه نظریه آنکه مطابق با قواعد است، این است که بگوییم واجب نیست بعد از وقت مکلف فعل را انجام دهد؛ که اگر این را گفتیم به این معنا است که قضاء تابع اداء نیست و قضا برای وجوب تابع امر جدید است.

برای اینکه این دلیلی که واجب را موقت به وقتی کرده یا به لسان قضیه شرطیه ذکر شده یا به لسان قضیه وصفیه ذکر شده است. اگر به لسان قضیه شرطیه ذکر شده باشد، طبق مبنای مشهور که می‌گویند مفهوم شرط حجیت دارد، یعنی وقتی می‌گوییم این واجب مشروط به این شرط که در این وقت انجام شود و ما هم گفتیم مفهوم شرط حجیت دارد، مفهومی است که در خارج از وقت وجوبی در کار نیست. اگر گفتیم مفهوم شرط حجیت ندارد، آن مقداری که دلیل دلالت دارد این است که در این وقت آورده شود. نسبت به خارج وقت، دلیل ساکت است.

اگر گفتیم مفهوم دارد نسبت به خارج وقت نفی می‌کند و اگر گفتیم مفهوم ندارد نسبت به خارج وقت ساکت است. یعنی نسبت به خارج وقت اطلاقی نداریم که باید خارج وقت هم انجام دهیم؛ و همچنین اگر به لسان وصفی هم باشد عین همین مطلبی که در مفهوم شرط گفتیم در اینجا جریان دارد. پس مقتضای قاعده این است که دلیل واجب موقت یا نسبت به خارج وقت نفی می‌کند

یا اصلاً نسبت به خارج از وقت ساکت است. هیچ دلالتی بر انجام یا عدم انجام ندارد.

فرق بین تقیید متصل و منفصل

آیا در این بیان فرقی بین تقیید متصل و منفصل وجود دارد یا نه؟ بعضی گفته‌اند در تقیید متصل از اول جلوی انعقاد ظهور در اطلاق را می‌گیرد. فرضاً وقتی مولا فرمود «اقیموا الصلاة من هذا الوقت الي هذا الوقت». قرینه متصله و تقیید متصل، این تقیید به متصل جلوی انعقاد ظهور در اطلاق را می‌گیرد و از اول نمی‌گذارد «اقیموا الصلاة» اطلاق پیدا کند؛ اما در تقیید منفصل مولا می‌فرماید «اقیموا الصلاة» تا کلام تمام شد، کلام مولا از نظر اینکه در وقت یا خارج وقت آورده شود اطلاق دارد.

بعد از اینکه تقیید به منفصل آمد، می‌گوید نماز را داخل وقت بخوان؛ اما تقیید به منفصل جلوی اطلاق و انعقاد به اطلاق را از اول نمی‌تواند بگیرد. یعنی بعد از آنکه تقیید به منفصل هم آمد، ظهور دلیل اول در اطلاق به قوت خود باقی است و اگر مکلف در وقت انجام نداد باید در خارج از وقت انجام دهد و در خارج از وقت به اطلاق آن دلیل تمسک می‌کنیم.

این بیان کسانی است که بین متصل و منفصل فرق گذاشته‌اند.

پاسخ از بیان فرق بین متصل و منفصل

جواب این بیان هم از معالم و اصول الفقه برای شما روشن است. جواب اینکه درست است که بین متصل و منفصل در این معنا فرق وجود دارد که متصل از اول ظهور در اطلاق ندارد، در منفصل ظهور در اطلاق وجود دارد.

ولکن آیا در دلیل منفصل زمانی که تقیید منفصلاً آمد حجیت اطلاق هم باقی می‌ماند؟ دلیل اول ظهور در اطلاق دارد، دلیل منفصل که می‌آید می‌گوید این عمل را در این وقت انجام بده آن دلیل را تقیید می‌زند؛ یعنی حجیت اطلاق را از بین می‌برد ولو ظهور آن در اطلاق منعقد شد.

مثل بحثی که در عام و خاص داریم که اگر استثناء متصل باشد از اول ظهور در عموم ندارد و اگر منفصل باشد از اول ظهور در عموم دارد. ظهور یک بحث و حجیت ظاهر بحث دیگری است. در اینجا که دلیل منفصل است بعد از آمدن تقیید می‌گوییم از اول ظهور در اطلاق از بین نرفته؛ اما حجیت اطلاق از بین می‌رود.

نسبت به این قید این اطلاق دیگر حجت ندارد. در آنجایی که متصل است اگر در قید دیگری شک کنید می‌گوییم از اول اطلاق و عموم منعقد نشده که به آن تمسک کنیم. ولی اینجا چون اطلاق منعقد شده اگر در قید دیگر شک کردیم می‌توانیم به اصالة اطلاق آن تمسک کنیم.

و به تعبیری که مرحوم نائینی دارند که می‌فرمایند اگر در تقیید منفصل بگوییم اطلاق بر اطلاق خودش باقی می‌ماند «لانسد باب الحمل المطلق علی المقید»، حمل مطلق و مقید نداریم. در تقیید منفصل بالاخره می‌گوییم این قرینیت و قیدیت دارد و آن اطلاق را تقیید می‌زند و معنای آن این است که این اطلاق حجیتش در این مورد ساقط می‌شود و دیگر نمی‌توانیم در خارج از وقت به آن اطلاق تمسک کنیم.

پس تا اینجا بین این سه نظریه این رأی که مشهور هم قائل به آن هستند که قضاء تابع اداء نیست و محتاج به امر جدید است و نیاز به امر جدید دارد و لذا اگر امر نداشتیم در خارج وقت آن عمل دیگر برای ما واجب نیست.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ